

متن پرسش

سلام علیک و رضوانه استاد عزیز خدا قوت، مطلبی را از جناب آیت الله انصاری شیرازی که از شاگردان امام (رضوان الله علیه) و علامه طباطبایی (رضوان الله علی) بود را حیف دانستم که در این محفل که مباحث ناب این بزرگان است مطرح نکنم و با شما در میان نگذارم. چرا که سخن حکیمان در دل خود نکته هایی و اشارت هایی پنهان را حمل می کند که وقتی به میان می آید زوایای خود را بروز می دهد و همان اشاره زبان ها را و دل ها را دچار انفتاح می کند و پرده از فروختگی بر می دارد. گرچه بسیاری از این سخنان را بارها از زبان جنابعالی و اساتید حکیم شنیدیم ولی چه اشکال دارد تا باز بر سر سفره ی این عزیزان از زاویه ای دیگر بحث را دنبال کنیم شاید موجب سخنی جدید و اشارتی تازه و نگاهی تیزتر شود؟! ایشان می فرمایند: ایشان پس از سخن از وادی تفکر و رسیدن به حصول نتیجه از پی استدلال سخن از تذکر را پیش روی قرار می دهند و می فرمایند تذکر، به یاد آوردن مسائل حل شده ی گذشته است و از بدیهیات است و نیازمند استدلال و تفکر و مبادی آن نیست، فطرت انسانی، فطرت الهی است و تمام معارف و اعتقادات مذهبی به طور فطری در سرشت آدمی نهفته است، به عبارتی اگر همه چیز را در مورد انسان کنار بگذاریم و فقط طبع و فطرت او را در نظر بگیریم تمام انسان ها موحد هستند؛ زیرا توحید در فطرت انسان است و محال است که موجود ممکن الوجود، تکوینا حضور حق تعالی را فراموش کند. انسان به خداوند به همان نحو که به خود علم حضوری دارد علم حضوری دارد و هیچگاه او را فراموش نخواهد کرد. آری این مشاغل و توجهات این سویی است که او را از این حضور غافل می کند. و تذکر وظیفه ای جز کنار زدن این حجاب ها و این شلوغی ها نیست و اگر در این راه موفق به تذکر شویم تمام معارف را در وجود خود خواهیم یافت. جناب علامه طباطبایی مفسر کبیر می فرمودند در قرآن دلیلی برای اثبات خداوند متعال ذکر نشده است زیرا وجود او بدیهی است و استدلال نمی خواهد و به خاطر عارض شدن نسیان بر انسان نیازمند به تذکر است تا فرد متوجه سرمایه درونی شود. درست انبیا آمدند تا بشر را متذکر عهد قدسی خود کنند موظف به استدلال نشدند، زیرا معنا ندارد مطلبی که در نهاد آدمی نهفته است را آموزش دهند و ادله ی اقامه شده برای تاکید بر وجود او و به نحو تنبه و دلالت بر فطرت او بوده است و یا برای کافرین و ملحدین. در حالی که این ممکنات اند که نیازمند اثبات اند نه حق که روشن ترین روشن هاست. به همین جهت علامه طباطبایی این آیه که می فرماید «واذکر ربک اذا نسیت» (هرگاه پروردگارت را فراموش کردی، دوباره به خاطر بیاور) را اینگونه معنا می کردند اگر پروردگارت را فراموش کردی دوباره متذکر او شو!! این حقیر کمترین ذیل همین مطالب مطالبی را یادداشت کردم اما کمتر از آن می دانم که مطالب را

ذیل این معارف ناب این بزرگان بنویسم و شرم و خجالت از خود دارم علاوه بر آن که ترس تصدیق اوقات از عزیزان دارم. و من الله التوفیق

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! به گفته‌ی جناب حافظ حیف نیست وقتی انسان در بنیاد وجود خود خدا را دارد جان خود را مشغول امور دیگری کند و همو که از همه به او نزدیک‌تر است و همنشین جان او است را فراموش کند.

حیف است طایری چو تو، در خاکدان غم زین جا به آشیان وفا می‌فرستمت

حیف است جان آدمی که می‌تواند تا کنگره‌ی عرش صعود کند، مشغول دنیایی شود که داشتن آن عین نداشتن است و به همین جهت یک لحظه انسان خاک‌نشین از غم رها نیست، و از این جهت جناب حافظ بنا دارند جان خود را به عالمی سیر دهند که آشیانه‌ی وفا و برخوردارگی است یعنی عالم معنویت، عالمی که هرچه به آن بیشتر نزدیک شویم، بیشتر ما را وفادارانه در بر می‌گیرد و با ما همراه می‌شود و برای خود جهانی است بیکرانه.

موفق باشید